

"طرح" ایجاد یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه

کریچفسکی در **رابوچیه دلو** شماره ۱۰ ص ۳۰، ضمن متهم کردن ما به اینکه تمایل داریم تا با "تفکیک تئوری از عمل، آن را به یک دکترین بی‌جان بدل کنیم"، می‌نویسد: "در این مورد، جدی‌ترین اشتباهی که **ایسکرا** مرتکب شد... "طرح ایجاد یک سازمان حزبی سراسری بود" (منظورش مقاله "از کجا باید آغاز کرد؟" است). مارتینف همین ایده را اینطور بازتاب داد: "گرایش **ایسکرا** برای تقلیل اهمیت پیشروی مبارزات کسل‌کننده روزمره، در مقایسه با تبلیغ عقاید درخشان و کامل... با ارائه طرح سازماندهی حزبی که در شماره ۴، در مقاله فوق‌الذکر پیشنهاد شد، تکمیل می‌شود" (همانجا ص ۶۱). و بالأخره، این اواخر، ل. نادژدین^۱ هم به جرگه مخالفین این "طرح" پیوست (گیومه به علامت طعنه گذاشته شده است). او در جزوه‌اش با عنوان "در آستانه انقلاب" که تازه به دست ما رسیده (و توسط "گروه سوسیالیست‌های انقلابی" **سوابودا**، که با آنها آشنایی داریم، منتشر شد) می‌نویسد: "حالا سخن‌گفتن درباره سازمانی که توسط یک روزنامه سراسری بهم پیوند می‌خورد، به معنی تبلیغ عقاید و کارهای پشت‌میزی است" که جلوه‌ای از "کرم کتاب" بودن است، و غیره. (ص ۱۲۶) مایه تعجب نیست که تروریست ما، با قهرمانان "پیشروی مبارزات کسل‌کننده روزمره" هم‌نظر شده‌اند، زیرا در فصل‌های مربوط به سیاست و تشکیلات، ریشه این نزدیکی را ردیابی کردیم. اما در اینجا باید توجه‌تان را به این واقعیت جلب کنیم که این تنها نادژدین بود که وجداناً تلاش نمود روی اندیشه مندرج در مقاله‌ای که از آن خوشش نیامده بود تعمق کند و پاسخی به آن بدهد؛ حال آنکه **رابوچیه دلو** هیچ چیزی راجع به موضوع نگفت و صرفاً کوشید تا با یک سری عبارات ناپسند و فریبکارانه موضوع را مخدوش کند. اگرچه ناخوشایند است ولی باید که قبل از هر چیز زمانی را صرف تمیزکردن اصطبل آوگیاس^۲ بکنیم.

الف- چه کسی از مقاله «از کجا باید آغاز کرد؟» رنجید؟

بگذارید منتخب کوچکی از بدویراه‌هایی را که **رابوچیه دلو** نثارمان کرد، نقل کنیم: "این روزنامه نیست که سازمان حزبی را بوجود می‌آورد بلکه برعکس... " روزنامه‌ای که بر فراز حزب می‌ایستد، خارج از کنترل آن قرار می‌گیرد و به کمک عوامل خودش، مستقل از حزب است". "توسط چه معجزه‌ای **ایسکرا** توانسته سازمان‌های واقعاً موجود سوسیال دموکراتیک حزب را، که خود به آن تعلق دارد، بفراموشی بسپارد؟... " آنهایی که اصول عقیدتی سخت‌وسفت و نیز نقشه‌ای مترادف با آن دارند، تنظیم‌کنندگان عالی‌مقام مبارزه حقیقی حزب شده‌اند و طرح‌شان را به حزب دیکته می‌کنند... " این طرح، سازمان‌های زنده و فعال ما را به عالم اشباح می‌برد و درصدد است که شبکه خارق‌العاده‌ای از عاملین بوجود آورد... " اگر طرح **ایسکرا** متمرثمر بشود، هر نشانی از حزب کارگران سوسیال دموکرات روسیه، یعنی حزبی که در حال شکل‌گیری است، از میان خواهد رفت... " "یک ارگان تهییجی، برای گل مبارزه انقلابی عملی،

^۱ L. Nadezhdin

^۲ Augean stable در میتولوژی یونان آوگیاس یا اوژیاس پادشاه الیس بود. او اصطبل بزرگ با سه هزار گاو داشت که سی سال بود تمیز نشده بود، تا اینکه هرکول با منحرف کردن آب دو رودخانه آن را طی یک روز شست و تمیز کرد. اصطلاح طویله آوگیاس اشاره به جایی دارد که پر از کثافت و فساد است.

به یک قانونگذار مطلق‌العنانی که بر آن کنترلی نیست بدل خواهد شد... "واکنش حزب ما در برابر متابعت کامل از یک هیئت تحریریه خودمختار چگونه باید باشد؟" و غیره.

همانطوریکه خواننده از مضمون و لحن نقل‌قول‌های بالا برداشت می‌کند، به **رابوچیه دلو برخورداره است**؛ ولی نه بخاطر خودش، بلکه بخاطر سازمان‌ها و کمیته‌های حزب‌مان که گویا **ایسکرا** درصد است تا آنها را به عالم اشباح ببرد و هرگونه اثر و نشان‌شان را نابود کند. چه وحشتناک است! فقط یک نکته غریب باید مورد توجه قرار گیرد. مقاله "از کجا باید آغاز کرد؟" در ماه مه سال ۱۹۰۱ و مقالات **رابوچیه دلو** در ماه سپتامبر سال ۱۹۰۱ منتشر شدند، الان ما در اواسط ماه ژانویه سال ۱۹۰۲ هستیم. طی تمام این پنج ماه (پیش و پس از سپتامبر) حتی یک کمیته منفرد و یا یک سازمان حزبی، علیه هیولایی که درصد است تا آنها را به عالم اشباح ببرد رسماً اعتراض نکرد؛ حال آنکه در همین مدت، چه در **ایسکرا** و چه در بسیاری از نشریات محلی و غیرمحلی، دهها و صدها خبر و مراسلات از سراسر روسیه درج شدند. چطور ممکن است کسانی که قرار است به عالم اشباح کشانده شوند، از این امر خبردار نشوند و از آن نرنجیدند ولی شخص ثالث رنجید؟

توضیح این است که کمیته‌ها و سایر سازمان‌ها، مشغول کار واقعی هستند و سرگرم "دموکراسی" بازی نیستند. کمیته‌ها مقاله "از کجا باید آغاز کرد؟" را خواندند و دیدند که معرف تلاشی برای "ندوین طرح معینی از تشکیلات است که ایجاد آن بتواند از همه جوانب انجام بپذیرد"؛ و چون آنها بخوبی می‌دانستند و می‌دیدند که هیچ یک از طرفین تا زمانی که از ضرورت آن و صحت طرح معماری آن اطمینان حاصل نکنند، "دست به ساختن آن نخواهند زد، طبیعتاً هرگز به ذهن‌شان خطور نکرد که از کسانی که با جسارت در **ایسکرا** نوشتند، نظر به اهمیت فوری مسئله، این اجازه را بخود می‌دهیم که استخوان بندی طرحی را که با جزئیات بیشتر برای انتشار آماده می‌شود، در اختیار رفقا قرار دهیم."، رنجیده شوند. اگر رفقا طرح ارسالی را می‌پذیرفتند و اجرا می‌کردند، به این خاطر نبود که "زیردست" بودند، بلکه به ضرورت آن برای [تحقق] هدف مشترک‌مان متقاعد شده بودند و اگر نمی‌پذیرفتند، طرح در حد یک اسکلت (چه واژه پرطمطراقی، نه؟) باقی می‌ماند؛ تنها با یک رویکرد وظیفه‌شناسانه به فعالیت حزبی، می‌شود چیزها را طور دیگر ندید. آیا جنگیدن علیه چارچوب یک طرح، آنها را نه تنها از طریق "ریزیزکردن" و تشویق رفقا به رد آن، بلکه از طریق شوراندن افراد بی‌تجربه در امور انقلابی - علیه نویسندگان طرح - عوامفریبی نیست؟ آنها **صرفاً بر این اساس** که چون **جرات** کردند طرح **پیشنهادی** بدهند، پس متهم هستند که "قانونگذاری" کرده اند و بعنوان "تنظیم کنندگان عالی‌مقام" قدم به میدان گذاشته اند؟ آیا حزب‌مان می‌تواند تکامل یابد و ترقی کند وقتی که هرگونه تلاش برای ارتقای فعالین محلی به سطح نظریات، وظایف و طرح‌های وسیع‌تر و غیره با اعتراض مواجه می‌شود، آنها نه بخاطر نادرستی‌شان، بلکه بر این اساس که هرگونه تلاش برای "ارتقاء" ما موجب رنجش می‌شود؟ نادرزین نیز طرح ما را "تکه پاره" کرد اما نه این چنین عوامفریبانه که نشود آنها را با ساده‌لوحی صرف یا داشتن دید سیاسی بدوی توضیح داد. او از همان ابتدا، این اتهام که گویا ما قصد برپایی یک "واحد بازرسی بر فراز حزب" داشتیم را قاطعانه رد کرد. به همین دلیل، انتقاد نادرزین از طرح می‌تواند و باید جوابی در خور بگیرد، حال آنکه **رابوچیه دلو** صرفاً لیاقت یک برخورد تحقیرآمیز را دارد.

اما تحقیر یک نویسنده که به این اندازه سقوط کرده که به دلیل "اتوکراسی" و "متابعت" در درون حزب هوچی‌گری می‌کند، ما را از وظیفه ابهام‌زدایی که اینگونه اشخاص در اذهان خوانندگان ایجاد می‌کنند، خلاص نمی‌سازد. همینجا می‌توانیم بوضوح ماهیت تکیه‌کلام اینان - مثل "دموکراسی گسترده" - را به همه دنیا نشان دهیم. ما متهم می‌شویم که کمیته‌ها را فراموش کرده‌ایم، و درصدیم تا آنها را به عالم اشباح ببریم و غیره. چگونه می‌توانیم به این

اتهامات پاسخ دهیم وقتی که بخاطر اصول مخفی کاری نمی توانیم تقریباً هیچ اطلاعاتی راجع به روابط واقعی مان با کمیته ها به خواننده بدهیم؟ افرادی که اینگونه اتهامات سنگین را می زندند تا مردم را بشورانند، ثابت کردند که با گستاخی و بی اعتنائی شان نسبت به وظایف یک فرد انقلابی - که باید مناسبات و روابطی را که دارد، یا در حال ساختن آن است و یا می کوشد تا برقرار سازد، از چشم جهانیان مخفی نگه دارد - از ما جلوتر می افتند. طبیعتاً ما برای یکبار و برای همیشه از رقابت با این افراد در عرصه "دموکراتیسم" اجتناب می کنیم. اما در رابطه با خواننده ای که با امور حزبی آشنا نیست، تنها راهی که برای ادای وظیفه سراغ داریم، آشناسازی اوست نه با آنچه که هست و یا در حال شدن است، بلکه با یک بخش جزئی از آن چیزهایی است که در گذشته رخ داد و یا می توان از گذشته نقل کرد. بوند^۲ کنایه می زند که ما "دغل کاران"^۳ هستیم، اتحادیه خارج از کشور متهم مان می کند که به تخریب همه نشانه های حزب مشغولیم. آقایان، همین که چهار واقعیت از گذشته را برای مردم نقل کنیم، آنوقت رضایت خاطر کامل شما فراهم خواهد شد.

واقعیت نخست. اعضای یکی از "لیگ های مبارزه"^۴ که در تشکیل حزب ما و در فرستادن نماینده به کنگره موسس حزب، نقش مستقیم داشتند، با یکی از اعضای گروه ایسکرا راجع به انتشار یک سری کتاب برای کارگران - که در خدمت کل جنبش باشد - به توافق می رسند. تلاش برای انتشار این سری موفقیت آمیز نبود؛ و کتابها و جزوه هایی که در رابطه با آنها نوشته شده بودند - از جمله «وظایف سوسیال دموکرات های روسیه» و «قانون جدید کارخانه» - بطریق غیرمستقیم و بوسیله اشخاص ثالث به خارج از کشور فرستاده شدند و در آنجا به چاپ رسیدند.

واقعیت دوم. اعضای کمیته مرکزی بوند با یکی از اعضای گروه ایسکرا تماس گرفتند و پیشنهاد راه اندازی یک «آزمایشگاه ادبی» را دادند - این اصطلاحی است که خود بوند بکار می برد. طی ارائه این پیشنهاد، آنها تاکید داشتند که اگر اینکار انجام نشود، جنبش قویاً به قهقرا خواهد رفت. ماحصل این مذاکرات جزوه هدف طبقه کارگر روسیه بود.^۵

واقعیت سوم. کمیته مرکزی بوند از طریق یکی از شهرستان ها با یکی از اعضای گروه ایسکرا تماس گرفت و پیشنهاد داد تا او سردبیری دور جدید رابوچایا گازتا را به عهده بگیرد؛ و البته توافقی را نیز گرفت. این پیشنهاد بعدتر تغییر کرد: با در نظر گرفتن طرح جدیدی که برای تشکیل هیئت تحریریه ریخته شد، از همان رفیق دعوت گردید که عضویت در آن را بپذیرد؛ و البته این پیشنهاد نیز مورد توافق قرار گرفت. مقالات زیر (که توانستیم حفظشان کنیم) فرستاده شدند: "برنامه ما" که یک اعتراض مستقیم علیه برنشتاینیسم، و علیه تغییر در خط مشی ادبیات قانونی و رابوچایا میسل بود؛ "وظیفه فوری ما" ("تشکیل یک ارگان حزبی که بتواند منظمآ منتشر شود و با کلیه گروه های محلی در ارتباط باشد"؛ ایرادات "آماتوریزم" غالب)، "یک مسئله مبرم" (بررسی یک اعتراض مبنی بر اینکه ضروری است قبل از ایجاد یک ارگان سراسری نخست فعالیت گروه های محلی توسعه داده شود؛ اصرار بر اهمیت فوق العاده سازمان انقلابی و اصرار بر لزوم توسعه تشکیلات، رعایت انضباط و تکنیک مخفی کاری تا عالی ترین سطح ممکن).^۶ پیشنهاد برای از سرگیری انتشار رابوچایا گازتا عملی نشد و مقالات هم چاپ نگردیدند.

^۲ Bund

^۳ ایسکرا شماره ۸، پاسخ کمیته مرکزی اتحادیه کل یهودیان روسیه و لهستان (Bund) به مقاله ما درباره به مسئله ملی. لنین

^۴ Leagues of Struggle منظور «لیگ سوسیال-دمکراسی انقلابی روسیه در خارج کشور» است.

^۵ نویسنده از من درخواست کرد تا در اینجا بگویم که این جزوه مثل جزوه قبلی وی، با این تصور به «اتحادیه خارج از کشور» فرستاده شده بود که آنها توسط گروه «رهایی کار» ویرایش شوند (به حکم برخی شرایط، نویسنده ما در آن موقع یعنی فوریه سال ۱۸۹۹ نتوانست از تغییر در هیئت ویراستار خبردار شود) این جزوه بزودی توسط «لیگ» از نو چاپ خواهد شد. لنین

واقعیت چهارم: یکی از اعضای کمیته‌ای که مشغول سازماندهی کنگرهٔ دوم حزب بود، با یکی از اعضای گروه ایسکرا تماس گرفت و گروه را نامزد هیئت تحریریه دورهٔ جدید انتشار **رابوچایا گازتا** کرد. این گام مقدماتی بعدتر نیز توسط کمیته‌ای که این عضو به آن تعلق داشت و هم توسط کمیتهٔ مرکزی «بوند» تایید شد. محل و زمان برگزاری کنگره به اطلاع گروه ایسکرا می‌رسد و (بخاطر عدم اطمینان، بدلیلی معین، از اینکه بتواند نماینده‌ای بفرستد) برای کنگره گزارش کتبی می‌فرستد. در این گزارش این نظر طرح می‌شود که با انتخاب صرف کمیتهٔ مرکزی، مسئلهٔ اتحاد، آنهم در چنین موقعی که در پراکندگی کامل بسر می‌بریم، نه تنها حل نخواهد شد بلکه، ممکن است در صورت اقدام زودهنگام، سریع و کامل پلیس - که در شرایط فقدان پنهانکاری، خطر احتمالی بود - ایدهٔ بسیار عظیم تاسیس حزب بخطر بیفتد. از این رو باید کار را با دعوت همهٔ کمیته‌ها و همهٔ سازمانها به پشتیبانی از ارگان مشترک احیاء شده‌ای آغاز کرد که می‌تواند بین همهٔ کمیته‌ها یک رابطهٔ واقعی ایجاد کند و بطور واقعی، یک گروه از رهبران را برای گُل جنبش آموزش دهد؛ و بمحض اینکه چنین گروهی رشد نمود و قوی شد، کمیته‌ها و حزب می‌توانند چنین گروهی را به آسانی به کمیتهٔ مرکزی تبدیل کنند. اما بدنبال یک سلسله حملات پلیسی و دستگیریها، کنگره نتوانست برگزار شود. گزارش نامبرده، در حالی که فقط توسط چند نفر از رفقا - از جمله نمایندگان منتخب یک کمیته - خوانده شده بود، به دلایل امنیتی نابود گردید.

حال با خود خواننده است تا راجع به خصلت روش‌های بکار گرفته شده توسط بوند که ما را به کنایه "دغل کاران" خواند، یا توسط **رابوچیه دلو** که متهم‌مان کرد، درصددیم تا کمیته‌ها را تا حد عالم اشباح تنزل دهیم و سازمان حزب را با سازمانی که ایده‌های مورد حمایت یک روزنامه را منتشر می‌کند "جایگزین" کنیم، به قضاوت بنشینند. به دعوت‌های مکرر همان کمیته‌ها بود که ما دربارهٔ ضرورت اتخاذ یک طرح مشخص برای فعالیت‌های متمرکز، گزارش فرستادیم. دقیقاً بخاطر تشکیلات حزبی بود که ما این طرح را در مقالات ارسالی به **رابوچایا گازتا** و در گزارش به کنگرهٔ حزب بدقت بسط دادیم؛ و باز به دعوت همانهایی که چنان موقعیت تاثیرگذاری در حزب داشتند که ابتکار احیاء (واقعی) را بعهده گرفته بودند. تنها پس از آنکه دو تلاش مکرر تشکیلات حزبی، آنهم به اتفاق خود ما، برای احیای رسمی ارگان مرکزی حزب به ناکامی گرایید، ما وظیفهٔ خود دانستیم که یک ارگان غیررسمی انتشار دهیم تا پیش از اقدام به تجربه سوم، رفقا نتایج این تجربه را پیش رو داشته باشند و به حدس و گمان متوسل نشوند. اکنون نتایج مشخص این تجربه پیش روی همگان است، و حالا همهٔ رفقا می‌توانند قضاوت کنند که آیا ما واقعا به وظیفه‌مان پی‌برده بودیم یا نه، و اینکه چه فکری باید راجع به کسانی کرد که کوشیدند تا افراد ناآشنا به گذشتهٔ نزدیک [حزب] را گمراه کنند، آنهم به این دلیل ساده که به ایشان برخورد بود - که ما ناپیگیری بعضی از آنان در رابطه با مسئلهٔ "ملی"، و پذیرفته نبودن تزلزل در مسائل اصولی بعضی دیگر را متذکر شده بودیم.

ب- آیا یک روزنامه می‌تواند سازماندهندهٔ جمعی باشد؟

جان کلام مقاله "از کجا باید آغاز کرد؟" در واقع دقیقاً بررسی همین مسئله و دادن یک پاسخ قابل قبول به آن است. تا آنجا که می‌دانیم تنها تلاش برای پاسخگویی به این سؤال، ضمن تکیه بر مثبت بودن خود امر پاسخ، و در اثبات این امر که پاسخ باید منفی باشد، توسط نادژدین انجام شد که دلایلش را عیناً نقل می‌کنیم:

"... این برایمان بسیار خوشایند بود که دیدیم ایسکرا (شمارهٔ ۴) مسئلهٔ لزوم راه‌اندازی یک روزنامه سراسری در روسیه را معرفی کرد؛ ولی نمی‌توانیم توافق کنیم که این طرح با عنوان مقاله «از کجا باید آغاز کرد؟» مطابقت دارد. بی‌شک این مسئله حائز اهمیت است، اما نه یک روزنامه، و نه سلسله‌ای از اعلامیه‌های عامه‌فهم، می‌توانند شالوده

یک سازمان رزمنده را در ایام انقلابی فراهم کنند. ما باید بدنبال ایجاد سازمان‌های سیاسی نیرومند محلی باشیم. ما فاقد چنین سازمان‌هایی هستیم، ما عمدتاً فعالیت‌مان را متوجه کارگران روشنفکر کرده‌ایم، حال آنکه توده‌ها تقریباً و منحصرأ درگیر مبارزه اقتصادی شده‌اند. اگر در محلات سازمان‌های سیاسی نیرومندی آموزش نبینند، داشتن یک روزنامه سراسری حتی فوق‌العاده خوب سازمان‌یافته چه اهمیتی خواهد داشت؟ بوتۀ سوزانی خواهد بود که بی‌هیچ فایده‌ای می‌سوزد، بی‌آنکه کسی را بسوزاند! ایسکرا فکر می‌کند که حول چنین روزنامه‌ای و فعالیت‌هایش، مردم جمع و متشکل خواهند شد. اما مردم به‌گردد فعالیت‌هایی که مشخص‌تر هستند، آسانتر جمع و متشکل می‌شوند. این "چیز مشخص‌تر" می‌تواند و باید که سازماندهی روزنامه‌های وسیع محلی، آماده‌سازی فوری نیروهای کارگران برای تظاهرات و فعالیت مستمر سازمان‌های محلی در بین بیکاران باشد (توزیع خستگی‌ناپذیر اعلامیه‌ها و جزوه‌ها، ترتیب‌دادن جلسات، فراخوان به آکسیون اعتراضی علیه حکومت و غیره). ما باید کار زنده سیاسی را در خود محلات آغاز کنیم و وقتی زمان اتحاد بر این زمینه واقعی فرا برسد، این دیگر یک اتحاد مصنوعی و کاغذی نخواهد بود؛ توسط روزنامه نمی‌توان به چنین وحدتی بین فعالیت‌های محلی و هدف سراسری دست یافت!" (آستانه انقلاب، ص ۵۴)

ما روی قسمت‌هایی از این قطعۀ شیوا تاکید کردیم که بوضوح قضاوت بطورکلی نادرست نویسنده از طرح‌مان و نیز نادرستی نقطه‌نظرش را که در نقطۀ مقابل ایسکرا قرار دارد، آشکار می‌کند. تا زمانی که سازمان‌های سیاسی قدرتمندی در محلات آموزش ندهیم، حتی یک روزنامه بخوبی سازمان‌یافته سراسری، کاملاً بی‌فایده خواهد بود. روی این جای بحث نیست. اما همه نکته این است که برای آموزش سازمان‌های سیاسی قدرتمند، راهی بجز ایجاد یک روزنامه سراسری نیست. نویسنده، مهم‌ترین سخن ایسکرا را که قبل از اقدام به تشریح "طرح" خود نوشته، از نظر دور داشته است: باید "برای تاسیس یک سازمان انقلابی که قادر باشد کلیه نیروها را متحد کند و جنبش را نه تنها اسماً بلکه در عمل واقعی هدایت کند، یا به عبارت دیگر، سازمانی که در هر زمان، برای حمایت از هرگونه اعتراض و خیزشی آماده باشد و از آنها برای بنانهادن و استحکام بخشیدن به نیروهای رزمنده برای نبرد قطعی بهره‌بردار، فراخوان داد. ایسکرا ادامه می‌دهد: "اما حالا پس از وقایع فوریه و مارس، همه بطور کلی با این موافق خواهند بود. با این حال آنچه نیاز داریم حل مسئله بطور کلی نیست، بلکه راه‌حل عملی برای آن است؛ ما باید سریعاً یک طرح کاملاً سازنده ارائه کنیم که از طریق آن همه بیدرنگ بتوانند - از جهات مختلف - دست به ساختن آن بزنند". حالا داریم مجدداً از راه‌حل عملی به سوی چیزی عقب‌تر کشیده می‌شویم که از لحاظ اصولی درست، بی‌چون‌وچرا و عظیم است، ولی برای توده‌های وسیع کارگران کاملاً ناکافی و نامفهوم است، یعنی "پرورش سازمان‌های سیاسی قدرتمند!" آخر نویسنده محترم، نکته این نیست. مسئله بر سر این است که چطور باید پروراند و چطور آنرا به سرانجام رساند.

این گفته درست نیست که "ما عمدتاً فعالیت خودمان را متوجه کارگران روشنفکر کرده‌ایم، حال آنکه توده‌ها تقریباً و منحصرأ درگیر مبارزه اقتصادی شده‌اند". طرح این تز به این شکل، آنرا تا سطح درک معمولی و اساساً غلط سوابودا تنزل می‌دهد که کارگران روشنفکر را در تقابل با "توده‌ها" قرار می‌دهد. در سالهای اخیر، کارگران روشنفکر نیز تقریباً منحصرأ مشغول مبارزه اقتصادی بوده‌اند". این نکته نخست است. از طرف دیگر، توده‌ها چگونگی پیشبرد مبارزه سیاسی را نمی‌آموزند، مگر اینکه ما به امر آموزش‌دهی به رهبران این مبارزه یاری برسانیم، چه در بین کارگران روشنفکر و چه در بین روشنفکران. این رهبران صرفاً می‌توانند از طریق ارزیابی سیستماتیک کلیه جوانب زندگی سیاسی‌مان، و تمام تلاش‌هایی که بمنظور اعتراض و مبارزه طبقات مختلف و به دلایل متنوع صورت می‌گیرند، آموزش ببینند. از اینرو، سخن گفتن از "پرورش سازمان‌های سیاسی" و بطور همزمان رودرقراردادن "فعالیت

کاغذی "یک روزنامه سیاسی با "کار جدی سیاسی در محلات" جداً مضحک است. ایسکرا "طرح" روزنامه‌اش را با "طرح" ایجاد "آمادگی رزمنده"، برای حمایت از جنبش بیکاران، شورش‌های دهقانان، زمستوها، خشم عمومی علیه بعضی از قلدوران افسارگسیخته تزاری و غیره تطابق داده است. کسی که با جنبش آشنایی دارد بخوبی می‌داند که اکثریت عظیم سازمان‌های محلی هرگز حتی خواب این چیزها را نیز ندیده‌اند؛ و بسیاری از چشم‌اندازهایی که در اینجا، در خصوص "کار زنده سیاسی" آمد هرگز توسط سازمان منفردی تحقق نیافت؛ مثلاً فراخوان برای جلب توجه همگان به رشد نارضایتی، و اعتراض در بین تحصیل‌کردگان زمستوها، احساس پریشانی و گنجی را نزد نازدین (از اینرو می‌نویسد: "خدای من! آیا این ارگان قرار است برای زمستوها باشد؟" ص ۱۲۹)، بین اکونومیست‌ها (نامه به ایسکرا، مندرج در شماره ۱۲) و بین خیلی از کارگران اهل عمل برانگیخت. تحت چنین شرایطی، کار را می‌توان فقط با ترغیب مردم به فکر کردن در باره همه این نکات "آغاز" کرد، با جمع‌بندی و تعمیم کلیه نشانه‌های متنوع مبارزه در حال شکل‌گیری و فعال. در زمان ما، که وظایف سوسیال دموکراتیک در حال تقلیل است، یگانه راه برای "کار زنده سیاسی" فقط می‌تواند از طریق آژیتاسیون زنده سیاسی آغاز گردد، که این هم بدون یک روزنامه سراسری که زود به زود چاپ و منظم‌اً توزیع شود، ناممکن است.

کسانی که "طرح" ایسکرا را جلوه‌ای از "کرم کتاب" بودن در نظر می‌گیرند، به جوهر کلام آن پی‌نبرده‌اند و آنچه را که برای زمان حاضر بمنزله مناسب‌ترین وسیله معرفی شده، هدف تلقی می‌کنند. اینان به خود این زحمت را نداده‌اند تا دو مقایسه‌ای را که بمنظور ارائه یک تصویر روشن از طرح، انجام شده بود، مطالعه کنند. ایسکرا نوشت: "انتشار یک روزنامه سیاسی سراسری در روسیه باید آن مشی اصلی باشد که بتوسط آن بتوانیم بدون انحراف از مسیر توسعه یابیم، عمیق‌تر شویم و تشکیلات را گسترده‌تر کنیم (منظور آن سازمان انقلابی است که همیشه برای پشتیبانی از هر اعتراض و خیزشی آماده است). لطفاً به من بگویید، آیا وقتی بناها برای ساختن قسمت‌های متنوع یک ساختمان بسیار عظیم از ریسمانی برای چیدن درست آجرها کمک بگیرند، اسمش کار "کاغذی" است؟ آیا مشخص کردن هدف نهایی در کار مشترک، بکمک این ریسمان، قادرشان نمی‌کند تا نه تنها هر آجر بلکه حتی هر بخشی از آجر را که به آجرهای قبلی و بعدی وصل می‌شود، در یک خط ممتد و کامل قرار دهند؟ آیا ما دقیقاً در حال گذار از چنین دوره‌ای در حیات حزبی‌مان نیستیم؟ آیا اینطور نیست که ما آجر و بنا داریم اما آن ریسمان راهنما را که برای آجرچینی و پی‌گیری کار لازم است، نداریم؟ بگذار فریاد بزنند که منظور ما از نشان دادن این ریسمان، بدست گرفتن فرمان است. اگر می‌خواستیم فرمان برانیم، آقایان، در صفحه اول، بجای "ایسکرا، شماره یک"، می‌نوشتیم "رابوچایا گازتا، شماره ۳"، یعنی همان چیزی که بعضی از رفقا پیشنهاد می‌کردند، و پس از وقایعی که فوقاً شرحش رفت، کاملاً حق انجام این کار را داشتیم. ولی ما این کار را نکردیم. ما می‌خواستیم در مبارزه آشتی‌ناپذیرمان علیه همه شبه سوسیال دموکرات‌ها، دستان‌مان را آزاد نگه داریم؛ ما دنبال خط خودمان بودیم، که اگر درست کشیده شده باشد، محترم شمرده می‌شود چونکه درست بوده، نه به آن خاطر که از طرف یک ارگان رسمی کشیده شده است.

ناژدین به ما درس می‌دهد که "مسئله وحدت فعالیت‌های محلی در یک ارگان مرکزی، گیرافتادن در یک دور باطل است؛" "وحدت مستلزم همگونی عناصر است، و همگونی صرفاً می‌تواند توسط یک چیز متحدکننده انجام شود؛ اما این عنصر متحدکننده می‌تواند محصول سازمان‌های محلی قدرتمندی باشد که اکنون وجه مشخصه آنها به هیچ وجه همگونی شان نیست." این حقیقت به همان اندازه قابل احترام و غیرقابل انکار است که گفتن "ما باید سازمان‌های سیاسی قدرتمندی را تعلیم دهیم؛ ولی به همان اندازه عقیم. هر مسئله‌ای، یک دور باطل است؛ زیرا زندگی سیاسی - به مثابه یک گل - یک زنجیر بی‌انتهاست که از بی‌نهایت حلقه تشکیل یافته است. گل هنر سیاست، در یافتن و

سفت چسبیدن به آن حلقه‌ای است که کمتر ممکن است از دست‌مان رها شود، حلقه‌ای که در همان لحظه مهمترین است و بیشتر از سایرین می‌تواند نگهداری کل زنجیر را تضمین کند.^۷ اگر ما یک عده بت‌ای مجرب می‌داشتیم که آموخته بودند چنان خوب باهم کار کنند که بدون نیاز به ریسمان بنایی، آجرها را بچینند (البته از نظر تجربیدی ابداً موضوع محالی نیست) آنوقت چه بسا می‌توانستیم حلقه دیگری را نیز بگیریم. اما تأسف بار این است که ما هنوز بت‌های مجرب نداریم که برای کار گروهی آموزش دیده باشند، که آجرها غالباً جایی چیده شده‌اند که ابداً وجودشان لازم نبوده، که بر اساس خط راهنمای عمومی چیده نشده‌اند، بلکه بقدری پراکنده چیده شده‌اند که دشمن می‌تواند داغانش کند، گویی که نه از آجر، بلکه از خاک ساخته شده‌است.

مقایسه دوم: "یک روزنامه صرفاً پروپاگاندا نیست جمعی و آژیتاتور جمعی نیست، بلکه سازمانده جمعی نیز هست. از این نظر می‌توان آنرا با داربستی مقایسه کرد که در اطراف یک عمارت در حال ساخت هوا می‌کنند، که از یک طرف خطوط عمارت را مشخص می‌کند، ارتباط بین سازندگان مختلف را تسهیل می‌نماید، و به آنها اجازه می‌دهد تا کار را توزیع کنند و نتایج کار مشترکشان را که توسط کار سازمان‌یافته‌شان بدست آمده، ببینند."^۸ آیا این هیچ شباهتی به تلاش یک نویسنده پشت‌میزنشین که در باره کارش اغراق می‌کند، دارد؟ داربست برای خود عمارت ابداً لازم نیست، از مصالح ارزان ساخته شده، و صرفاً موقتی برپا گردیده، و بمحض اتمام اسکلت عمارت، بعنوان هیزم کنار گذاشته می‌شود. در رابطه با ساختن سازمان‌های انقلابی، تجربه نشان می‌دهد که آنها را بدون داربست نیز گاهی می‌توان ساخت، همانطور که تجربه دهه هفتاد نشان داد. ولی حالا حتی تصورش را هم نمی‌توان کرد که ساختمان مورد نیازمان را بدون داربست بالا ببریم.

نادزدین در مخالفت با این می‌نویسد: **"ایسکرا فکر می‌کند که مردم به گرد آن و فعالیت‌هایش جمع و متشکل خواهند شد. اما برای مردم آسانتر است که به گرد یک چیز مشخص‌تر جمع و متشکل شوند!"** در واقع "گردآمدن بدور فعالیت‌هایی که بمراتب مشخص‌تر هستند، بمراتب آسانتر است". یک ضرب‌المثل روسی می‌گوید: در چاه تَف نیانداز شاید بخواهی از آن آب بنوشی". ولی مردمانی وجود دارند که اعتراضی ندارند از چاهی که در آن تَف انداخته شده، آب بخورند. "منتقدان" قانونی مارکسیسم و تحسین‌کنندگان غیر قانونی **رابوچایا میسل** تحت نام "یک چیز مشخص‌تر" چه چیزهای تحقیرآمیزی که نگفته‌اند!

چقدر جنبش ما بخاطر تنگ‌نظری، فقدان ابتکار و دودلی خودمان محدود است که با این استدلال سنتی که **"گردآمدن دور چیزی که خیلی مشخص‌تر است، بمراتب آسانتر می‌باشد"**، توجیه می‌شود. نادزدین که خود را صاحب احساس خیلی خاصی نسبت به "واقعیات زندگی" می‌داند و نویسندگان "پشت‌میزنشین" را شدیداً محکوم می‌کند و (با ادعا به بذله‌گویی) **ایسکرا** را متهم می‌کند که ضعف دیدن اکونومیسم در همه جا را دارد و تصور می‌کند که بمراتب بالاتر از دو گروه ارتدکس‌ها و منتقدین ایستاده، نمی‌بیند که با استدلالش به همان تنگ‌نظری یاری می‌رساند که از آن منزجر بود، و نمی‌بیند که از همان چاهی آب می‌خورد که بیشترین تَف در آن انداخته شده‌است! انزجار صادقانه علیه تنگ‌نظری، و داغ‌ترین تمایل برای بلندکردن ستایشگرانش از روی زانوانشان، کافی نخواهد بود، اگر که فرد منزجر بدون سکان و بادبان به دریا بزند و همانند انقلابیون دهه هفتاد "بطور خودانگیخته" دست به کارهایی از قبیل "ترور تهییج‌گرایانه"، "ترور در روستا"، "زنگ خطر به صدا در آوردن" و غیره بزند. نگاهی به این فعالیت‌های

^۷ رفیق کریچفسکی و رفیق مارتینف! توجه شما را به این جلوه ظالمانه خودکامگی، "اتورپته کنترل نشده"، "تنظیمات عالی" و غیره جلب می‌کنم. فقط به آن فکر کنید: میل به داشتن کل زنجیر! فوری یک شکوائیه بفرستید. حالا یک موضوع حاضر و آماده برای دو سرمقاله برای **رابوچیه دلو**، شماره ۱۲ دارید! لنین
^۸ مارتینف با نقل اولین جمله از این پاراگراف در **رابوچیه دلو** (شماره ۱۰، ص ۶۲) و حذف جمله دوم، گویی خواسته هم روی بی‌میلی‌اش به بحث روی مسائل اساسی تاکید کند و هم ناتوانیش را از فهم این مسئله نشان دهد. لنین

"مشخص‌تر" که به تصور نادژدین، جمع و متشکل شدن به گرد آنها "بمراتب آسانتر" است بیندازیم: (۱) روزنامه محلی؛ (۲) آماده‌سازی برای تظاهرات (۳) کار در بین بیکاران. فوراً آشکار می‌شود که تمام اینها بطور تصادفی جمع‌آوری شده‌اند تا بهانه‌ای برای گفتن چیزی باشند؛ ولی هر طور که در نظر گرفته شوند، جستجو در آنها بدنبال چیز مناسبی برای "جمع و متشکل شدن" بیهوده خواهد بود. خود نادژدین چند صفحه بعدتر می‌نویسد: "وقت آن رسیده که این واقعیت را در کمال سادگی اظهار کنیم که فعالیت‌های بسیار رقت‌انگیزی در محلات انجام می‌شوند، کمیته‌ها یک دهم آنچه را که می‌توانند انجام دهند، انجام نمی‌دهند.... مراکز هماهنگ‌کننده‌ای که در حال حاضر داریم، قصه‌های محض‌اند که نوعی بوروکراسی انقلابی را نمایندگی می‌کنند و اعضای‌شان متقابلاً درجه‌ ژنرالی به همدیگر اعطا می‌کنند؛ و همین ادامه خواهد داشت تا اینکه سازمانهای محلی قدرتمند رشد کنند." این اظهارات گرچه تا حدودی در توصیف وضعیت اغراق می‌کنند، اما شکی نیست که حاوی حقایق تلخ بسیاری هستند؛ آیا می‌شود گفت که نادژدین رابطه میان فعالیت رقت‌انگیز در محلات و آن دید تنگ‌نظرانه فعالین، و دامنه محدود فعالیت آنان را نمی‌بیند؟ چیزی که در شرایط عدم وجود آموزش فعالین حزب - که در چار دیواری سازمانهای محلی محصورند - اجتناب‌ناپذیر است؟ آیا او نیز همانند نویسنده مقاله‌ای راجع به سازمان، که در سوابودا چاپ شد، فراموش کرده که گذار به انتشار وسیع نشریات محلی (از سال ۱۸۹۸)، با قدرت‌گیری شدید اکونومیسم و "بدوی کاری" همراه بود؟ بطورکلی، حتی اگر می‌شد که مطبوعات وسیع محلی رضایت‌بخشی هم به وجود آورد (و فوقاً نشان دادیم که بجز در موارد بسیار استثنایی، امکان‌پذیر نیست)، حتی آنوقت نیز ارگان‌های محلی نمی‌توانستند کلیه نیروهای انقلابی را بمنظور حمله سراسری علیه اتوکراسی جلب کنند و رهبری مبارزه متحدانه را بعهده بگیرند. نباید فراموش کرد که در اینجا صحبت صرفاً بر سر اهمیت روزنامه برای "تجمع" و سازمان‌دهی است و ما می‌توانیم از نادژدین که مدافع تفرقه است همان سؤالی را بپرسیم که خودش به تمسخر مطرح کرد: "آیا ما از خود، ۲۰۰ هزار سازمانده انقلابی به ارث گذاشته‌ایم؟" بعلاوه، "آماده‌سازی برای تظاهرات" نمی‌تواند در نقطه مقابل طرح ایسکرا قرار داده شود، چونکه این طرح شامل سازماندهی وسیع‌ترین تظاهرات ممکن، بمثابه یکی از اهدافش است؛ نکته بحث حاضر، بر سر انتخاب وسایل عملی است. در رابطه با این نکته نیز نادژدین سردرگم است، چونکه بر این واقعیت واقف نیست که تنها نیروهایی که "متجمع و متشکل" هستند می‌توانند "آماده‌سازی برای تظاهرات" (که تاکنون در اکثریت قریب به اتفاق موارد بطور خودانگیخته رخ داده‌اند) را سازمان دهند، و ما دقیقاً فاقد توانایی تجمع و سازماندهی هستیم. و اما راجع به "کار در بین بیکاران". باز هم همان اغتشاش فکری؛ چون این نیز معرف یکی از عرصه‌های عملیات مربوط به بسیج نیروهاست و نه خود طرح بسیج نیروها. ابعاد کم‌بهادادن نادژدین به آسیبی که از تفرقه و فقدان ۲۰۰ هزار سازمانده خورده‌ایم را می‌توان در این واقعیت دید که بسیاری (از جمله نادژدین) ایسکرا را بخاطر انتشار کم‌اخبار بیکاری و انتشار گاه و بی‌گاه مکاتبات راجع به عادی‌ترین وقایع زندگی روستایی مورد سرزنش قرار داده‌اند. سرزنش موجه است؛ اما ایسکرا "مقصر بی‌تقصیر است". ما می‌کوشیم تا خطی به روستا هم بکشیم، جایی که در آن تقریباً هیچ بنایی نیست، و ما موظفیم که همگان را تشویق کنیم تا حتی از معمولی‌ترین وقایع برای‌مان خبر بفرستند، به این امید که این کار باعث افزایش تعداد همکاران ما در این حوزه شود و نهایتاً به همه ما بیاموزد که کدام وقایع واقعاً برجسته را انتخاب کنیم. اما مطالبی که از آنها می‌توانیم بیاموزیم بسیار ناچیز هستند، و اگر آنها را برای کل روسیه تعمیم ندهیم، چیز زیادی برای آموختن نخواهیم داشت. بی‌تردید، کسی که لااقل به اندازه یک اژیتاتور توانایی دارد، و به اندازه مانیفست‌های ناژدین از زندگی بی‌خانمان‌ها مطلع است، با آژیتاسیون در بین بیکاران خدمت باارزشی به جنبش خواهد کرد؛ حال آنکه چنین فردی اگر نتواند هر قدم از کارش را به اطلاع همه رفقای روسیه

برسانند، بطوریکه دیگران، یعنی افرادی از میان توده‌ها، که هنوز توانایی انجام کارهای جدید را ندارند، از نمونه کار او بیاموزند؛ در واقع چراغ قوه‌اش را زیر بوته قایم کرده است.

بدون استثناء، اکنون همه از اهمیت اتحاد و از لزوم "تجمع و سازماندهی" حرف می‌زنند؛ اما در اکثر موارد، چیزی که غیبت دارد عقیده مشخصی است بر سر از کجا باید آغاز کرد و چگونه باید اتحاد را متحقق کرد. احتمالاً همه توافق دارند که اگر قرار باشد "متحد" شویم - مثلاً اتحاد محافل متفرق یک شهر - ضروری است که نهادهای مشترکی برای این منظور داشته باشیم. یعنی تنها داشتن عنوان مشترک "اتحاد" کافی نیست، بلکه کار واقعاً مشترک، تبادل مطالب، تجربه و نیروها، و توزیع کارکردها، نه تنها بر حسب منطقه، بلکه از طریق تخصص در مقیاس شهری ضروری هستند. همه توافق دارند که یک دستگاه مخفی بزرگ نمی‌تواند مخارجش (به بیان مالی) را با منابع یک منطقه واحد تأمین کند (البته هم اقتصادی و هم انسانی)، و چنین عرصه تنگی برای تکامل دادن استعداد یک متخصص کافی نخواهد بود. همین نکته در رابطه با هماهنگ‌سازی فعالیت‌های شهرهای مختلف نیز صدق می‌کند، زیرا چنانچه تاریخ جنبش سوسیال دموکراسی نشان می‌دهد، عرصه فعالیت، حتی در یک منطقه خاص بسیار تنگ است. و بالاتر، این را در رابطه با آژیتاسیون سیاسی و کار سازماندهی به تفصیل نشان دادیم. آنچه که باید اول از همه و حتماً انجام دهیم، وسیع‌تر کردن عرصه فعالیت، برقراری ارتباطات واقعی بین شهرها - بر اساس فعالیت منظم و مشترک - است؛ زیرا تفرقه، بر گرده مردم سنگینی می‌کند و آنها را "در یک سوراخ گیر می‌اندازد" (اصطلاحی است که یکی در مکاتبه با ایسکرا بکار برده)، و از آنچه در دنیا رخ می‌دهد، بی‌خبرشان می‌گذارد؛ آنها نمی‌دانند از کجا بیاموزند، یا چگونه تجربه بیندوزند و تمایل‌شان برای گسترده‌تر کردن فعالیت‌شان را ارضا کنند. و من همچنان اصرار می‌ورزم که برای برقراری ارتباطات واقعی می‌توانیم از یک روزنامه مشترک آغاز کنیم تا بمنزله یگانه نهاد منظم و سراسری در روسیه، بتواند نتایج متنوع‌ترین اشکال از فعالیت را جمع‌بندی کند و از آن طریق، مردم را بطور خستگی‌ناپذیر، از مسیرهای بی‌شماری که به انقلاب ختم می‌شوند - همانطور که همه راهها به رم منتهی می‌گردند - به پیش ببرد. اگر اتحاد اسمی نمی‌خواهیم، باید که فوراً در هر محفل مطالعاتی محلی ترتیباتی بدهیم که یک چهارم نیروی‌شان صرف کار فعال برای هدف مشترک شود، و روزنامه وظیفه انتقال فوری طرح عمومی، دامنه و خصلت این هدف را داشته باشد؛ روزنامه دقیقاً به آنها نشان خواهد داد که چه کمبودهایی - در فعالیت سراسری - بیشتر از همه احساس می‌شود، کجا آژیتاسیون وجود ندارد و ارتباطات ضعیف است، و در یک محفل مطالعاتی کدامیک از چرخ‌های کوچک مکانیسم عمومی وسیع، باید تعمیر و یا با چرخ بهتری تعویض شود. یک محفل مطالعاتی که هنوز شروع به کار نکرده، اما در فکر آن است، حالا دیگر می‌تواند شروع کند، و نه مثل پیشه‌وری که در یک کارگاه کوچک و منزوی بی اطلاع از تحولات قبلی در "صنعت" یا از سطح عمومی روش‌های تولیدی غالب کار می‌کند - بلکه همانند شرکت‌کننده در یک برنامه وسیع که حمله انقلابی عمومی علیه اتوکراسی را بازتاب می‌دهد.

صرفاً وظیفه توزیع روزنامه، به تنهایی، کمک خواهد کرد تا ارتباطات واقعی ساخته شوند (اگر روزنامه‌ای باشد که ارزش این نام را داشته باشد، یعنی اگر مرتب منتشر بشود، نه مثل یک مجله ماهیانه، بلکه لااقل چهار بار در ماه). در حال حاضر، ارتباط بین شهرها بخاطر امور انقلابی فوق‌العاده نادر و یا لااقل یک استثنا است. اما اگر ما یک روزنامه داشتیم، در آن صورت این ارتباطات نظم می‌گرفتند و البته نه تنها توزیع روزنامه بلکه (چیزی که مهمتر است) مبادله

⁹ به یک شرط و آن اینکه اگر یک محفل مطالعاتی به خط مشی این روزنامه هم‌نظری نشان دهد و همکاری با آن را مفید بداند، منظورش نه صرفاً همکاری ادبی بلکه همه‌گونه همکاری انقلابی عمومی است. یک تبصره برای رابوچیه دلو: در بین انقلابیونی که به هدف ارج می‌گذارند و نه دموکراسی‌بازی، و آنهایی که هم‌نظری را از بیشترین مشارکت فعال و زنده تفکیک نمی‌کنند، این شرط بدیهی تلقی می‌شود. لنین

تجربه، مطالب، نیروها و منابع نیز تضمین می‌شدند. کار تشکیلاتی فوراً دامنهٔ بمراتب وسیع‌تری پیدا می‌کرد، و موفقیت یک محله می‌توانست بعنوان یک نمونهٔ خوب، مشوق تکامل بیشتر کمال شود؛ و می‌توانست تمایل به بهره‌گیری از تجربهٔ بدست آمده توسط رفقای فعال در سایر مناطق کشور را برانگیزاند. فعالیت محلی، می‌توانست بمراتب غنی‌تر و متنوع‌تر از حال باشد. افشاگری‌های سیاسی و اقتصادی - که از سراسر روسیه گردآوری می‌شدند - می‌توانستند غذای فکری کارگران کلیهٔ اصناف، در همهٔ مراتب تکاملی را فراهم کنند؛ و می‌توانستند برای گفتگو و مطالعهٔ بر سر متنوع‌ترین موضوعاتی - که به کنایه در مطبوعات قانونی نیز طرح می‌شدند - و یا موضوع صحبت مردم بودند، و یا از طریق اظهارات "شمسارانه" حکومت بیان می‌شدند، مطالب و فرصت‌هایی پیدا کنند. هر خیزش و هر تظاهرات، مورد ارزیابی همه‌جانبه، در سراسر روسیه قرار می‌گرفت و به این ترتیب تمایل به همراهی یا پیشی گرفتن از دیگران را برمی‌انگیخت (ما سوسیالیست‌ها به هیچ وجه همهٔ اقسام چشم‌هم‌چشمی و "رقابت" را رد نمی‌کنیم!) و آگاهانه همان چیزی را آماده می‌کرد که در ابتدا بطور خودانگیخته پیدا شده بود، و از شرایط مطلوب در یک محل معین و یا لحظهٔ معین، برای اصلاح نقشهٔ حمله و غیره بهره می‌گرفت. همزمان، این نوع احیای مجدد فعالیت محلی، می‌توانست آن احساسات مأیوس‌کننده و تشنج‌زای ناشی از همه تلاش‌ها و همه مخاطراتی را که اینروزها بدنبال هر تظاهرات و یا انتشار هر شمارهٔ روزنامهٔ محلی عارض همه نیروها می‌شوند، رفع کند. از طرف دیگر، وقتی پلیس نمی‌دانست که در کدام منطقه بدنبال انتشارات باید بگردد، با دشواری بمراتب بیشتری می‌توانست به "ریشه‌ها" دست پیدا کند. از طرف دیگر کار منظم و مشترک، به افرادمان خواهد آموخت تا نیرو برای یک یورش معین را متناسب با قدرت یک گروهان از ارتش مشترک تنظیم کند (در حال حاضر کمتر کسی به فکر این کار است، زیرا که از ده مورد، نه مورد از حملات، خودانگیخته صورت می‌گیرند)؛ اینگونه کار منظم و مشترک، "نقل و انتقال" نه تنها مطبوعات، بلکه نیروهای انقلابی را نیز از یک محل به محل دیگر تسهیل خواهد کرد.

در قریب به اتفاق موارد، این نیروها از دست محدود بودن کار محلی خون می‌خورند، اما در شرایط مورد بحث ما، مقدور خواهند بود که یک آژیتاتور یا سازمانده توانا را از آنسوی کشور به اینسو انتقال دهند، و فرصت این کار، مداوماً دست خواهد داد. اینکار را می‌شود با ترتیب دادن سفرهای کوتاه از ماموریت حزبی و به هزینهٔ حزب شروع کرد، تا اینکه رفقا عادت کنند که توسط حزب تامین شوند، و به انقلابیون حرفه‌ای تبدیل گردند و خود را برای رهبر سیاسی واقعی شدن آموزش دهند.

و اگر واقعاً موفق می‌شدیم به نقطه‌ای برسیم که کلیه یا لاقلاً اکثریت قابل ملاحظه‌ای از گروه‌های محلی، کمیته‌های محلی، و محافل مطالعاتی به سوی کار فعال برای هدف مشترک روی می‌آوردند، آنوقت می‌توانستیم، نه در آینده‌ای دور، یک روزنامه هفتگی منتشر کنیم که مرتباً در دهها هزار نسخه در سراسر روسیه پخش شود. در آن صورت این روزنامه بخشی از آن دم سنگین آهنگری می‌شد که می‌توانست بر هر اخگر مبارزهٔ طبقاتی و خشم مردمی بدمد و آن را به یک حریق عمومی بدل سازد. در اطراف این - که در خود خیلی بی‌ضرر و بسیار کوچک می‌نماید، اما به معنی کامل کلمه تلاشی منظم و مشترک است - یک ارتش منظم از رزمندگان مجرب، بطور سیستماتیک گرد خواهند آمد تا آموزش بگیرند. بزودی بر روی نردبان‌ها و داربست‌های این ساختار تشکیلاتی سراسری، ژلیابف^۱های سوسیال دموکرات در بین انقلابیون ما، و پیل‌های روسی در بین کارگران ما، پیدا خواهند شد و در رأس ارتش بسیج شده، قرار خواهند گرفت و تمام مردم را برخوانند انگیخت تا با ننگ و نفرین روسیه تسویه حساب کنند.

این آن چیزی است که باید آرزو کنیم!

وقتی نوشتم که "باید آرزو کنیم!" دچار نگرانی شدم. با خودم تصور کردم که در یک "کنفرانس اتحاد" هستم و روبروی من، دبیران و همکاران رابوچیه دلو نشسته‌اند. بعد رفیق مارتینف از جا بلند می‌شود، بطرفم رو برمی‌گرداند و با لحن تندی می‌گوید: "اجازه بدهید از شما بپرسم که آیا یک هیئت تحریریه خودمختار حق آرزو کردن دارد، پیش از آنکه نظر مساعد کمیته حزبی را گرفته باشد؟" بدنبال او رفیق کریچفسکی (کسی که دارد اندیشه رفیق مارتینف را از نظر فلسفی عمق می‌بخشد، و همان کسی که مدتها پیش اندیشه رفیق پلخانف را ژرفا بخشید) با لحن تندتری می‌گوید: "من از این جلوتر می‌روم و می‌پرسم که آیا اصلاً یک مارکسیست حق آرزو کردن دارد، با علم بر اینکه بقول مارکس، انسان همیشه خود را درگیر وظایفی می‌کند که می‌تواند حل‌شان کند و اینکه تاکتیک‌ها همانا پروسه رشد وظایف حزبی هستند که همراه با حزب رشد می‌کنند؟"

حتی فکر به این سؤالات تند، رعشه سردی بر ستون فقراتم می‌نشانند و همه آرزویم این می‌شود که جایی برای قایم شدن پیدا کنم. پس تلاش می‌کنم پشت پیسارف^{۱۱} قایم شوم.

پیسارف در باره اختلاف آرزو و واقعیت نوشت: "اختلاف داریم تا اختلاف... آرزوی من ممکن است از سیر طبیعی وقایع پیشی بگیرد یا آنکه با یک زاویه، در جهتی که سیر طبیعی وقایع هرگز در آن رخ نمی‌دهند، به پرواز درآید. در صورت نخست، آرزویم موجب ضرری نمی‌شود؛ و حتی چه بسا که انرژی یک فرد کارگر را حمایت و تقویت کند... در چنین آرزوهایی هیچ چیز وجود ندارد که بتواند نیروی کار را منحرف یا فلج سازد. برعکس. اگر انسان از توانایی آرزو کردن به این طریق، کاملاً بی‌بهره باشد، و اگر نتواند هر از گاه جلوتر برود و تصویر کامل و جامعی از آن محصولی که دستانش شروع به شکل دادنش کرده‌اند، در ذهنش بسازد، در آن صورت به هیچ وجه نمی‌توانم تصور کنم که انگیزه‌ای برای ترغیب انسان به انجام و اتمام کارهای گسترده و سخت در حوزه هنر، علم، و تلاش عملی و غیره وجود داشته باشد. اختلاف میان آرزو و واقعیت موجب ضرر نمی‌شود، تنها به این شرط که فرد آرزوکننده جداً به آرزوی خود باور داشته باشد، و با دقت، زندگی را مشاهده کند، و این مشاهداتش را با قصرهای رویایی‌اش مقایسه کند، و بطور کلی از سر وجدان، برای دستیابی به تخیلاتش بکوشد. و اگر ارتباطاتی میان آرزوها و زندگی پیدا شود آنوقت همه چیز خوب است."^{۱۲}

متأسفانه در جنبش ما، از این گونه آرزوها خیلی کم هست؛ و بیشترین تقصیرش متوجه نمایندگان انتقاد قانونی و "دنبال‌روان" غیرقانونی است؛ همانهایی که به دیدگاه‌های معقول‌شان، به "تزدیکی" شان به "کنکرت" می‌بالند!

ج- چه نوع سازمانی نیاز داریم؟

از آنچه که گذشت خواننده درمی‌یابد که "تاکتیک-بمنابه نقشه" ما، عبارت است از ردّ فراخوان فوری برای حمله، و مطالبه "محاصره مؤثر دژهای دشمن" و یا به عبارت دیگر، ردّ این خواست بود که همه تلاش‌ها باید در جهت تجمع، سازماندهی و بسیج یک ارتش دائمی، جهت داده شوند. هنگامی که ما رابوچیه دلو را به علت پرش از اکونومیسم به فریادکشیدن برای حمله جمعی (که در آوریل ۱۹۰۱، در "لیستک" رابوچگو دلو، شماره ۶ طرح شد) مسخره کردیم، البته که متقابلاً به ما تاخت و ما را به "جزم‌اندیش بودن"، و درک نکردن وظیفه انقلابی، و دعوت به احتیاط و غیره

^{۱۱} Pisarev

^{۱۲} D. I. Pisarev "Blunders of Immature Thinking" (خطاهای تفکر ناپخته)

متهم کرد. البته شنیدن چنین اتهاماتی، از جانب کسانی که تماماً فاقد هرگونه اصولی هستند، و با ارجاع به ایده ژرف تاکتیک بمثابه پروسه" از هرگونه استدلالی طفره می‌روند، چندان تعجب‌آور نبود. وقتی هم که این اتهامات توسط نادژدین، یعنی کسی که در گل دید شدیداً تحقیرآمیزی نسبت به برنامه درازمدت و مبانی تاکتیک‌ها دارد، چندان تعجب نکردیم.

گفته می‌شود که تاریخ خودش را تکرار نمی‌کند. با اینحال، نادژدین همه تلاشش را بکار می‌گیرد تا با حرارت از تکاجف^{۱۳} تقلید و تاریخ را تکرار نماید، آنهم با محکوم کردن شدید "انقلابگری فرهنگی"، و "به صدا درآوردن ناقوس انقلاب" و صحبت کردن از "دیدگاه" ویژه "آستانه انقلاب" و غیره. ظاهراً نادژدین این گفته مشهور را فراموش کرده که اگرچه یک واقعه تاریخی نخست یک تراژدی بود، اما تکرار آن صرفاً یک مضحکه است. تلاش برای تصاحب قدرت، که بر اساس موعظه‌های تکاجف آماده می‌شد و از طریق یک ترور "هولناک" تحقق می‌یافت - و در واقع هولناک هم بود - اُبّهت داشت؛ اما ترور "هیجان انگیز" تکاجف کوچک بسادگی یک مضحکه است، بویژه که با ایده سازماندهی مردمان متوسط تکمیل شده است.

نادژدین می‌نویسد: *"اگر ایسکرا از کرم کتاب بودن خود پا بیرون می‌گذاشت، درمی‌یافت که اینها (مثل نامه کارگر به ایسکرا، مندرج در ایسکرا، شماره ۷) نشانه‌هایی از واقعیت آن "حمله جمعی" است که بزودی زود آغاز خواهد شد و سخن‌گفتن از یک سازمانی - که به یک روزنامه سراسری وصل شده - حالا (کذا) معنایی بجز تبلیغ عقاید پشت‌میزی و فعالیت پشت‌میزی ندارد."* چه اغتشاش غیرقابل‌تصوری. از یک طرف ترور "هیجان انگیز" و "سازماندهی مردمان متوسط"، و به موازات، این نظریه که تجمع حول چیزهای "مشخص‌تر" - مثل روزنامه محلی - بمراتب آسانتر است، و از طرف دیگر، این دیدگاه که "اکنون" سخن‌گفتن از سازمان سراسری بمعنی تبلیغ اندیشه‌های پشت‌میزی است؛ به عبارت صریح‌تر، یعنی که "اکنون" دیگر خیلی دیر است!

اما نادژدین عزیز، "سازمان وسیع از روزنامه‌های محلی" چطور؟ برای این هنوز دیر نیست؟ و حالا این حرفها را با نقطه‌نظرات و خطوط تاکتیکی ایسکرا مقایسه کنید: ترور "هیجان انگیز" چیز بی‌معنایی است؛ سخن‌گفتن از سازماندهی مردمان متوسط، و صحبت کردن از انتشار وسیع روزنامه‌های محلی، به معنی گشودن دو لنگه در به روی اکونومیسم است. ما باید از یک سازمان سراسری در روسیه که متشکل از انقلابیون است حرف بزنیم، و سخن راندن از آن تا زمانی که حمله جمعی - نه بر روی کاغذ بلکه بطور واقعی - شروع نشده، دیر نخواهد بود. نادژدین ادامه می‌دهد:

"آری تا جایی که به سازمان مربوط می‌شود، اوضاع به هیچ وجه درخشان نیست... آری حق با ایسکرا است که توده اصلی قوای جنگنده ما را داوطلبان و شورشی‌ها تشکیل می‌دهند... این که شما تصویر هوشمندانه‌ای از وضعیت نیروهای ما بدست می‌دهید، کار خوبی است. اما چرا همزمان، فراموش می‌کنید که توده‌ها ابداً مال ما نیستند و نتیجتاً از ما نخواهند پرسید که چه وقت باید عملیات نظامی را شروع کنند؛ آنها خیلی ساده "شورش" خواهند کرد... وقتی هم که خود توده با نیروی ویرانگر مادی اش ظاهر می‌شود ممکن است "نیروی منظم" را بکنار بزند و جارو کند که در بین شان ما همیشه خواهان ایجاد سازمان فوق‌العاده منظمی بودیم ولی هرگز موفق به انجام آن نشدیم." (تاکیدات از ماست - لنین)

^{۱۳} Tkachov یکی از تنوریسین‌های نارودیسم و از پیروان آگوست بلانکی.

منطق حیرت‌انگیزی است! درست به همان دلیل که "توده‌ها مال ما نیستند"، فریادکشیدن درباره یک حمله جمعی فوری نیز احمقانه و ناپسند است، زیرا یورش یعنی حمله توسط یک ارتش رسمی منظم و نه خیزش خودانگیخته توده‌ها. درست به همان دلیل که توده‌ها ممکن است ارتش دائمی را درهم بشکنند و به کناری جارو کنند، ما باید بی‌آنکه مرتکب اشتباه شویم موفق گردیم تا با اوج‌گیری خیزش خودانگیخته، از طریق فعالیت‌مان طرح ایجاد یک "سازمان فوق‌العاده منظم" در درون ارتش رسمی را معرفی کنیم، زیرا هر قدر بیشتر "موفق" شویم تا چنین تشکیلاتی را ایجاد کنیم همانقدر احتمالش بیشتر است که نیروهای ارتش رسمی توسط مردم درهم شکسته نشوند بلکه جای خودشان را در صف جلو در دست بگیرند. نادرین سردرگم است زیرا تصور می‌کند که سربازان در درون یک سازمان منظم به کاری مشغولند که آنها را از توده‌ها جدایی‌سازد، در صورتی که در عالم واقع، آنها منحصراً مشغول تبلیغات سیاسی همه‌جانبه و فراگیر هستند، یعنی دقیقاً همان کاری که نیروی ویرانگر مادی توده‌ها را با نیروی آگاه و ویرانگر سازمان انقلابیون به یکدیگر نزدیک نموده و به یک کل واحد تبدیل می‌کند. آقایان، شما می‌خواهید تقصیر را متوجه چیزی کنید که ابداعش نیست. زیرا این دقیقاً گروه سوابودا است که با گنجاندن ترور در برنامه‌اش، برای تاسیس یک سازمان تروریستی فراخوان داد، و چنین سازمانی واقعاً مانع آن است که سربازان ما ارتباط نزدیک‌تری با توده‌هایی برقرار کنند که متأسفانه هنوز مال ما نیستند، و متأسفانه هنوز از ما نمی‌پرسند، یا ندرتاً می‌پرسند که چه وقت و چگونه باید عملیات جنگی را شروع کنند.

نادرین در تلاش برای ترساندن ایسکرا ادامه می‌دهد: "ما خود انقلاب را از دست خواهیم داد... همانطوری که... در وقایع اخیر که به ناگهان از آسمان نازل شد، کردیم." این جمله، در ارتباط با آنچه فوقاً نقل شد، پوچ‌بودن دیدگاه آستانه انقلاب را که سوابودا ابداع کرده، بوضوح نشان می‌دهد. به بیان ساده، این "نقطه نظر" ویژه، اینطور خلاصه می‌شود که برای بحث و آماده شدن "حالا" خیلی دیر است؛ که اگر اینطور است پس این دشمنان ارزشمند "کرم کتاب"ها چه لزومی داشت که یک جزوه ۱۳۲ صفحه‌ای در باره تئوری^{۱۴} و تاکتیک بنویسند؟ آیا فکر نمی‌کنید که از زاویه دیدگاه آستانه انقلاب "بمراتب بهتر بود که ۱۳۲ هزار اعلامیه منتشر می‌کردید که حاوی شعار مختصر «بزنشان، ناکارشان کن!» می‌بود؟

کسانی که آژیتاسیون وسیع سیاسی را - در سطح کشور - سنگ‌بنای اصلی برنامه، تاکتیک و فعالیت‌های تشکیلاتی خود قرار می‌دهند، یعنی همان کاری که ایسکرا می‌کند، لاقلاً کمتر با این خطر مواجهند که انقلاب را از دست بدهند. و کسانی که مشغول آند تا در سراسر روسیه شبکه‌ای از ارتباطات را بکمک یک روزنامه سراسری بوجود آورند، نه تنها حوادث بهار را از دست ندادند، بلکه برعکس، همین تلاشها، این فرصت را به ما داد تا این وقایع را پیش‌بینی کنیم. آنها حتی تظاهرات‌هایی را که شرح‌شان در شماره‌های ۱۳ و ۱۴ ایسکرا رفت، از دست ندادند؛ برعکس، در آنها شرکت کردند و بوضوح دریافتند که این وظیفه‌شان بوده که بکمک جنبش خودانگیخته توده‌ها بیایند، و در عین حال، از طریق روزنامه، به کلیه رفقای روسیه کمک کنند تا خود را از برگذاری تظاهرات مطلع نگه‌دارند و از تجربیات حاصله استفاده کنند. و اگر زنده بمانند، انقلاب را از دست نخواهند داد؛ انقلابی که پیش از هر چیز،

^{۱۴} ضمناً نادرین در بررسی مسائل تئوری تقریباً هیچ سهمی در بحث مسایل تئوری ارائه ندارد، بجز شاید پاراگراف زیر که از لحاظ دیدگاه آستانه انقلاب "خیلی عجیب است": "در مجموع، فعلاً برنشتاینیسم جنبه حاد خود را برای ما از دست می‌دهد، به همین ترتیب برای ما علی‌السویه است که آیا آقای آدامویچ ثابت خواهد کرد که آقای استرووه پیش‌تر مدال گرفته یا برعکس این آقای استرووه است که ادعاهای آقای آدامویچ را انکار خواهد کرد و حاضر به استعفا نخواهد شد. واقعا فرقی نمی‌کند چون ساعت انقلاب فرا رسیده است." (ص ۱۱۰). بسختی می‌شود توصیف روشن‌تری از بی‌توجهی بی‌انتهای ل. نادرین به تئوری را تصور کرد. ما "فرا رسیدن انقلاب" را اعلام کردیم و پناہر این "واقعا علی‌السویه است" که آیا ارتدکس‌ها نهایتاً موفق خواهند شد تا منتقدین را کاملاً از مواضع خود عقب برانند یا نه! ولی این مرد خردمند ما متوجه نیست که دقیقاً در طی انقلاب است که ما به نتایج مبارزه تئوریکمان با منتقدین احتیاج داریم، تا بتوانیم قاطعانه با مواضع عملی‌شان مبارزه کنیم! لنین

تجربه در آرژانتاسیون، توانایی حمایت (به شیوه سوسیال دموکراتیک) از هر اعتراض، و همچنین، هدایت جنبش خودانگیخته را از ما می‌طلبد، جنبشی که باید از اشتباهات دوستان و تله دشمنان حفاظت شود.

به این ترتیب رسیدیم به آخرین دلیلی که وادارمان می‌کند تا قویاً روی طرح تشکیل یک سازمان که حول یک روزنامه سراسری متمرکز شده، و بر کار مشترک برای روزنامه مشترک مبتنی است، پافشاری کنیم. فقط چنین سازمانی است که آن **انعطاف** لازم برای یک سازمان سوسیال دموکراتیک رزمنده را تضمین می‌کند، به عبارت دیگر، از توانایی انطباق فوری با شرایط بسیار متنوع، و سریعاً تغییر یابنده مبارزه برخوردار است، و این توانایی را دارد که "از یک طرف از جنگ آشکار، در میدان باز، با دشمنی که همه نیروهایش را در یک نقطه جمع کرده امتناع کند و از طرف دیگر، از عدم چالاکتی دشمن استفاده کرده و در آنجا و در آن لحظه‌ای که انتظارش را ندارد به او حمله کند."^{۱۵} واقعا اشتباه بزرگی خواهد بود که تشکیلات حزبی را فقط در چشم انتظار طغیان‌ها و جنگ خیابانی، و یا فقط برای "پیشروی در مبارزه کسل‌کننده روزمره" بسازیم. ما **همواره** باید کار روزمره خود را انجام دهیم و همیشه برای مقابله با هر شرایطی آماده باشیم، زیرا پیش‌بینی گذار از یک دوره طغیان به یک دوره آرامش، در بسیاری از مواقع تقریباً ناممکن است. در عین حال، در مواقعی هم که می‌شود آنها پیش‌بینی کرد، نمی‌توان از آن بمنظور بازسازی تشکیلات استفاده نمود؛ زیرا در یک کشور اتوکراتیک، اینگونه تغییرات بی‌نهایت سریع انجام می‌گیرند، و گاهی به یک حمله منفرد شبانه جان‌نارهای تزاریست بند هستند. به هیچ‌وجه نباید خود انقلاب را بمثابة یک اقدام منفرد در نظر گرفت (همانطوریکه ظاهراً نادر دین تصور می‌کند)، بلکه باید بمثابة سلسله‌ای از طغیان‌های کم یابیش قدرتمندی دید که سرعت به دوره‌های کم یابیش آرامش کامل تغییر می‌کنند. به همین دلیل، مضمون اصلی فعالیت سازمان حزبی ما، و تمرکز این فعالیت، باید آن کاری باشد که چه در دوره وقوع قویترین طغیان و چه در دوره آرامش کامل، هم امکانپذیر و هم ضروری باشد؛ و این یعنی همان کار آرژانتاسیون سیاسی که سراسر روسیه را بهم می‌پیوندد، و بر کلیه جنبه‌های زندگی روشنایی می‌افکند، و در بین وسیع‌ترین اقشار ممکن توده‌ها به اجرا درمی‌آید. اما این کار در روسیه فعلی، بدون یک روزنامه سراسری، که زود به زود منتشر شود، **غیرقابل تصور** است. سازمانی که حول این روزنامه شکل خواهد گرفت، یعنی سازمان **همکاران** روزنامه (به معنای وسیع کلمه، یعنی همه کسانی که برای آن کار می‌کنند)، **برای همه چیز آماده خواهند بود**: از حفظ احترام، اعتبار، و تداوم حزب در دوره‌های فروکش حاد انقلابی، تا تعیین زمان برای اجرای خیزش مسلحانه در ابعاد سراسری.

در واقع، یک ژخداد بسیار عادی در روسیه را تجسم کنید، همه رفقای ما در یک یا چند محله دستگیر می‌شوند. در غیاب یک فعالیت **واحد**، مشترک و منظم که همه سازمان‌های محلی را بهم پیوند می‌زند، چنین دستگیری‌هایی غالباً به وقفه چند ماهه در کارها می‌انجامند. اما اگر همه سازمان‌های محلی یک فعالیت مشترک داشته باشند، آنوقت، حتی در جریان یک دستگیری خیلی جدی، دو یا سه فرد پُرانرژی می‌توانند ظرف چند هفته بین مرکز مشترک و محافل جدید جوانانی که چنانکه میدانیم حتی هم‌اکنون سریعاً در حال تشکیل شدن هستند، ارتباط برقرار کنند. و وقتی که

^{۱۵} به نقل از **ایسکرا** شماره ۴، «از کجا باید آغاز کرد؟». نادر دین می‌نویسد: "آن انقلابیون فرهنگی که دیدگاه آستانه انقلاب را نمی‌پذیرند چندان مشکلی با طولانی‌تر کار کردن ندارند" (ص ۶۲). این ما را به این مشاهده وامی‌دارد که اگر نتوانیم تاکتیک‌های سیاسی و طرح تشکیلاتی برای فعالیت در یک دوره طولانی را تدوین کنیم، آنها در عین اینکه تضمین کنیم که در خود پروسه این کار، حزب ما هر چه سریعتر آماده انجام وظیفه‌اش در هر واقعه محتمل‌الوقوع باشد، و در زمانی که وقایع سرعت می‌گیرند بر سر پُست خود آماده باشد، اگر در انجام این کارها موفق نشویم، در این صورت نشان خواهیم داد ما چیزی بیش از ماجراجویان سیاسی بیچاره نیستیم. فقط نادر دین، که تازه از دیروز خودش را سوسیال دموکرات می‌نامد، می‌تواند فراموش کند که هدف سوسیال دموکراسی تغییر اساسی شرایط زندگی کلیت بشریت است و به همین دلیل است که برای یک سوسیال دموکرات مجاز نیست که خود را نگران طولانی بودن مدت زمان فعالیت کند. لنین

این فعالیت مشترک - علی‌رغم اختلال بخاطر دستگیری‌ها - برای همه روشن است، آنوقت محافل جدید ایجاد می‌شوند و حتی سریع‌تر با مرکز ارتباط می‌گیرند.

از طرف دیگر، یک خیزش مردمی را تجسم کنید. احتمالاً الان همه موافقند که ما باید به چنین خیزشی بیندیشیم و خود را برایش آماده کنیم. اما چطور؟ مطمئناً کمیته مرکزی نمی‌تواند عواملی را بمنظور آماده‌سازی برای خیزش توده‌ها در همه محلات بگمارد. حتی اگر هم یک کمیته مرکزی داشتیم باز هم در شرایط فعلی روسیه، از این گماشتن‌ها مطلقاً هیچ چیز عایدمان نمی‌شد. اما وجود شبکه‌ای از عوامل حزبی^{۱۶} ضمن کار برای راه‌اندازی و توزیع روزنامه مشترک مجبور نیست "بنشیند و منتظر بماند" تا فراخوان به خیزش داده شود، بلکه می‌تواند فعالیت منظمی را انجام دهد که در صورت وقوع خیزش، احتمال موفقیت آنرا حتی‌المقدور تضمین نماید. چنین فعالیتی ارتباطات ما را با وسیع‌ترین اقشار توده‌های کارگر و با همه اقشار اجتماعی که از اتوکراسی ناراضی هستند قویتر خواهد کرد، چیزی که برای یک خیزش اهمیت دارد. دقیقاً چنین فعالیتی، در خدمت کاشتن بذر توانایی برای برآورد صحیح از شرایط سیاسی عمومی، و نتیجتاً، توانایی انتخاب زمان مناسب برای یک خیزش است. دقیقاً چنین فعالیتی است که به همه سازمانهای محلی خواهد آموخت تا بطورهماهنگ به مسایل سیاسی یکسان، حوادث و وقایعی که همه روسیه را به تهییج درمی‌آورد، پاسخ بدهند، آنهم پاسخی که حتی‌المقدور قوی، متحدالشکل و مناسب باشد؛ زیرا یک خیزش، در اصل قوی‌ترین، یکپارچه‌ترین و مقتضی‌ترین "پاسخی" است که کل مردم به حکومت می‌دهند. بالأخره، دقیقاً چنین فعالیتی است که به سازمان‌های انقلابی سراسر روسیه حفظ بیشترین ادامه‌کاری، و در عین حال مخفی‌کاری، ارتباط‌گیری با دیگران را خواهد آموخت و از اینرو وحدت حزبی واقعی ایجاد خواهد کرد؛ زیرا بدون وجود چنین ارتباطاتی بحث دسته‌جمعی حول برنامه‌ریزی برای خیزش، و اتخاذ اقدامات ضروری برای آماده‌سازی در آستانه خیزش، اقداماتی که باید کاملاً مخفی بمانند، ناممکن است.

خلاصه اینکه، "طرح راه‌اندازی یک روزنامه سراسری در روسیه"، از کار کارگران پشت‌میزنشینی که به دگماتیسم و "کرم‌کتاب‌بودن" آلوده شده‌اند (بنظر آنانی که خیلی کم به آن فکر کرده بودند، اینطور آمده بود)، عملی‌ترین طرح برای آماده‌سازی فوری و همه‌جانبه خیزش است، و در عین حال بی‌آنکه حتی برای لحظه‌ای فراموش کنیم، یک کار میرم روزانه است.

^{۱۶} آه! ببخشید! باز این کلمه زشت «عوامل» "agents" را که اینقدر به مذاق دموکراتیک مارتینف‌ها ناخوش می‌آید بکار بردم! متعجبم چرا این کلمه قهرمانان دهه هفتاد را دلخور نکرد ولی آماتورهای دهه نود را دلخور می‌کند؟ من این کلمه را دوست دارم چونکه بوضوح و به صراحت بر هدف مشترکی دلالت می‌کند که همه عوامل، اندیشه و اعمال خود را تابع آن می‌سازند و اگر من مجبور بودم که کلمه دیگری را جایگزین آن کنم، تنها کلمه‌ای که انتخاب می‌کردم "همکاران" بود، آنهم در صورتی که این کلمه گمان مطبوعات‌بازی و ابهام را بر نمی‌انگیخت. چیزی که ما احتیاج داریم یک سازمان نظامی متشکل از عوامل است. اما این مارتینف‌های متنوع و کثیرالعهده (بخصوص مقیم خارج از کشور) که مشغولیت موردعلاقه‌شان، "اهدای مدال ژنرالی به یکدیگر است" ممکن است بجای گفتن "عامل اداره صدور پاسپورت"، ترجیح دهند بگویند "رئیس اداره ویژه برای تهیه پاسپورت برای انقلابیون" و غیره. لنین